چهره روز

بر مدار ادب و امید

یادی از فیلم‌سازی که اهل کتاب و اقتباس بود

وحید حسینی‌ایرانی



خبر مرگ دل‌خراش هنرمندی که بارها در فیلم‌هایش از بچه‌ها گفته و برای همان‌ها فیلم‌ساخته، با هشداری بزرگ همراه است. اینکه حتی به کسی هم که دغدغه‌اش کودکان و نوجوانان‌اند -که مظهر امید و بالندگی‌اند- باید حواسمان باشد و توجه کنیم. اما این یادداشت ناظر به یک دل‌بستگی دیگر مرحوم کیومرث پوراحمد است که آن نیز با امید پیوند دارد: «ادبیات». اساسا کسی که اهل ادبیات است، نمی‌تواند ناامیدمحض باشدوآن که می‌نویسد، امیدبه‌خوانده‌شدن‌نوشته‌اش دارد و آن کس که می‌خواند، امید به کسب درک و فهم بیشتر، یا دست‌کم لذت و سرگرمی و خرسندی. اهمیت علاقه و توجه فیلم‌ساز فقید به ادبیات، زمانی بیشتر به چشم می‌آید که بدانیم یکی از ضعف‌های آشکار سینمای ایران در فیلم‌نامه‌نویسی است و یک راه برطرف‌ساختن این کاستی، روآوردن به رمان و داستان و دیگر آثار ادبی. ورود او به فیلم‌سازی (سال ۱۳۵۳) با دستیاری کارگردان در مجموعه تلویزیونی «آتش بدون دود» نادر ابراهیمی رقم خورد که بر پایه رمانی از خود ابراهیمی ساخته شد. پوراحمد کتاب‌خوان بود و در کارنامه سینمایی‌اش چندین و چند اثر اقتباسی بر اساس رمان‌ها و داستان‌های ایرانی و خارجی دیده می‌شود که همگی را خود او کارگردانی کرد. یکی از این فیلم‌ها، «بی‌بی چلچله» (۱۳۶۳)، داستان پسربچه‌ای است که ناپدری تندخویی دارد و می‌کوشد تا کمبود محبتش را با دوستی با یک راننده کامیون و درددل با یک درخت جبران کند. این اثر برداشتی است از رمانی برزیلی و پرمخاطب به نام «درخت زیبای من» نوشته ژوزه مائورو ده واسکونسلوس. پوراحمد مجموعه تلویزیونی «قصه‌های مجید» (۷۰-۱۳۶۹) را بر مبنای برخی داستان‌های کوتاه مجموعه‌ای با همین عنوان ساخت. این دوره پنج‌جلدی که در هر جلد آن چند داستان چاپ شده، اثر نویسنده پرآوازه ادبیات کودک و نوجوان، هوشنگ مرادی کرمانی، است؛ داستان‌هایی که از قبل سریالش مشهورتر و محبوب‌تر هم شد. «قصه‌های مجید» روایت‌هایی طنز و اجتماعی درباره یک کودک یتیم کرمانی (برگرفته از خاطرات نویسنده) است که با مادربزرگش زندگی می‌کند و در اقتباس پوراحمد به پسربچه‌ای شیرین از اصفهان تبدیل شد. در ادامه این مجموعه پربیننده، کارگردان اصفهانی چهار فیلم سینمایی را هم با حضور شخصیت‌های ماجراهای مجید ساخت: شرم (۱۳۷۰)، صبح روز بعد (۱۳۷۱)، سفرنامه شیراز (۱۳۷۱)، نان و شعر (۱۳۷۲). دو سال بعد، بار دیگر ادبیات و سینما در هنر پوراحمد به هم پیوست و این‌بار با جلو دوربین بردن یک رمان نوجوان آلمانی به نام «خواهران غریب» (۱۳۷۴). این فیلم یکی از فیلم‌های پرفروش کارنامه او شد. داستان درباره دو دختربچه است که درمی‌یابند با یکدیگر خواهر دوقلو هستند. این دو فرزند طلاق می‌کوشند زمینه ازدواج دوباره پدر و مادرشان با هم را فراهم کنند. کیومرث پوراحمد سپس چند فیلم دیگر ساخت تا بار دیگر با «اتوبوس شب» (۱۳۸۵) اقتباس‌های موفق خود را در چشم منتقدان و داوران آوردهای سینمایی تکرار کند. این فیلم سیاه و سفید بر پایه داستان کوتاه «سی‌ونه و یک اسیر» از کتاب «داستان‌های شهر جنگی» نوشته حبیب احمدزاده شکل گرفت. قصه فیلم روایت نگرانی‌ها و ماجرای یک رزمنده نوجوان ایرانی است که باید چند اسیر عراقی را از آبادان به ماهشهر منتقل کند. مرحوم پوراحمد کارگردان کودک و نوجوان و ادبیات و امید بود، فیلم‌سازی که آثاری ستایش‌شده از تاریخ سینمای ایران را بر مدار ادب و امید ساخت، اما فرجامش آن شد که نباید... روانش آرام و خرسند باشد.

خبر

انتشار اثر تازه‌ای از مرحوم سعید تشکری



جدیدترین اثر زنده‌یاد سعید تشکری، نویسنده و داستان‌نویس فقید خراسانی، درباره مادر امام رضا(ع) است و امسال به همت فرزندان مرحوم و توسط نشر معارف منتشر می‌شود. تشکری در کتاب «وسنی» که جزو آخرین آثار منتشرشده او در زمان حیاتش و به‌نوعی زندگی‌نامه خودش نیز هست، ماجرای پسر نوجوانی را روایت می‌کند که دوچرخه‌اش تمام زندگی‌اش است و درحالی که پدر و مادرش مدام در خانه باهم سر جنگ دارند، از خانه فرار می‌کند و به منزل مادربزرگش می‌رود. نگار تشکری، دختر مرحوم تشکری که با «ایبنا» گفت‌وگو کرده بود، در این‌باره گفت: «جدیدترین اثر مرحوم پدر که رمانی درباره مادر امام رضا(ع) است، با عنوان «مرسیه» منتشر می‌شود. در این رمان می‌خوانیم که کنیزی از کودکی در جزیره سقراط نزد زن و شوهری بزرگ شده و اکنون که به زن جوان و باکمالاتی تبدیل شده، قرار است توسط مرد به فروش برسد. اما کنیز خوابی می‌بیند که با کمک زن از جزیره فرار می‌کند و چون همین خواب را خود زن نیز می‌بیند، با شوهرش صحبت می‌کند تا از این معامله منصرف شود. ولی چون مرد به دوستش قول این کنیز را داده است، مجبور می‌شوند کنیز را فراری دهند. در این سفر اتفاقات زیاد و ناخوشایندی برای کنیز می‌افتد تا اینکه سرانجام به مدینه می‌رسد. این کنیز همان کسی است که در مدینه بنا به مصلحت خداوند با امام موسی کاظم(ع) ازدواج می‌کند و مولودی بسیار مبارک و نورانی از ایشان زاده می‌شود.»

زین قند پارسی
علیرضا حیدری | مدرس و پراستاری
باید در فارسی نویسی بکوشیم در جاهایی که امکان دارد، به جای نشانه جمع عربی «ات» از نشانه جمع فارسی استفاده کنیم. مثلا به جای «انتقادات»، «انتقادها» بنویسیم. با این حال، در زبان عربی، گاه «ات» بر «نوع» دلالت می‌کند؛ بنابراین، در چنین مواقعی نیازی نیست آن را به نشانه «ها» تغییر دهیم. مانند: مقامات و نباتات.
#زین_قند_پارسی

حبذا باد شمال و خرّما بوی بهار

بهار و بهاریه نویسی در سبک خراسانی و آثار شاعران این روش

محبوبه عظیم زاده

گزارش

دیوان‌های وزین شاعران ما پر است از سروده‌هایی که شکوه و زیبایی و طراوت طبیعت را به رخ می‌کشد؛ اشعاری که یا سرو و گل و بوستان و زمین و آسمان و بهار و خزان و جلوه‌های آن را توصیف کرده‌اند یا همین نشانه‌ها بهانه‌ای شده‌اند برای پندی و اندرزی و گلایه‌ای یا شرح‌حالی از خوشی و ناخوشی. سبک و سیاق از بهار سرودن و برای بهار سرودن از گذشته تا امروز ویژگی‌های منحصر به خود را پیدا کرده است. با این حال، توجه به اصل این دگرگونی و تحول، همیشه پابرجا بوده است و مهم؛ چه آن زمان که رودکی چنین می‌گفته: «آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب/ با صد هزار نزهت و آرایش عجیب/ شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان/ گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب...» و چه بعدها که فریدون مشیری سرود: «بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک/ شاخه‌های شسته، باران‌خورده، پاک... نرم‌نرمک می‌رسد اینک بهار/ خوش به حال روزگار». این مطلب بهانه‌ای است برای مرور برخی بهاریه‌نویسی‌ها و کمی کنکاش در چند و چون آن‌ها در همین روزهای فروردین ۱۴۰۲.



عکس: محمدرضا هاشمی

جایگاه ویژه طبیعت در سبک شعر خراسانی

یافتن طبیعت و عناصر آن در اشعار شاعرانی که سردمدار سبک خراسانی هستند، کار سختی نیست. حتی بسیاری از قصیده‌هایی که شاعران درباری در مدح و ثنای پادشاه وقت می‌سرودند هم با تغزل‌هایی آغاز می‌شده که در وصف طبیعت است. فرخی سیستانی قصیده‌ای دارد که طبق گفته نظامی‌عروضی در کتاب چهارمقاله‌اش آن را در وصف داغگاه امیر ابوالمظفر فخرالدوله سروده است؛ قصیده‌ای که ابیات ابتدایی آن در وصف باد شمال است و بوی بهار: «چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار/ پرنیان هفت‌رنگ اندر سر آرد کوهسار/ خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی‌قیاس/ بید را چون پرّ طوطی برگ روید بی‌شمار/ دوش وقت نیم‌شب بوی بهار آورد باد/ حبذا باد شمال و خرّما بوی بهار...» یکی دیگر از چهره‌های شاخص بهاریه‌نویسی در سبک خراسانی را باید منوچهری دامغانی دانست که شاید عامه او را با شعر پاییزی‌اش به یاد بیاورند: «خیزید و خز آرید که هنگام خزان است/ باد خنک از جانب خوارزم وزان است» در این میان از شاعر شاهنامه و حکیم توس هم نباید غافل شد. فردوسی در مقدمه داستان رستم و اسفندیار، با وصف بهار، دریغش را بر مرگ اسفندیار جوان به دست پهلوان پیر بیان می‌کند. در جایی دیگر نیز در وصف مازندران می‌گوید: «که مازندران شهر ما یاد باد/ همیشه بر و بومش آباد باد/ که در بوستانش همیشه گل است/ به کوه‌اندرون لاله و سنبل است/ هوا خوشگوار و زمین پرنگار/ نه سرد و نه گرم و همیشه بهار...»

بهاریه‌های خراسانی

چامه‌های بهاری یا به بهانه بهار، در شعر شاعران اهل خراسان هم به چشم می‌خورد. محمدرضا شفیعی‌کدکنی چنین سروده است: «بزرگا گیتی‌آرا نقش‌بند روزگارا/ ای بهار ژرف/ به دیگر روز و دیگر سال/ تو می‌آیی و باران در رکابت...» محمد قهرمان نیز این‌گونه از بهار و دل‌تنگی گفته است: «بهار آمد ولی آگه نمی‌گشتم ز دل‌تنگی/ نمی‌آشفت اگر خواب مرا شور پرستوها» بهار در شعر غلامرضا بروسان نیز چنین نشسته است: «بعد از تو ما مثل بنفشه‌ها زندگی کردیم/ ناچار بودیم/ به درخت‌ها فکر کنیم/ و زندگی کنار پنجره بود/ کنار آستین کتم/ زندگی در یک قدمی بود/ به خاطر تو خشمم را در بهار پنهان کردم/ دستم را به نرده‌ها گرفتم/ و از هیاهو دست کشیدم/ زانو زدم/ و سرم را چون دهان عطری باز کردم.» علیرضا بدیع نیز این‌چنین در برخی ابیاتش از بهار استفاده کرده است: «بهاراندام من! این شهر را اردیبهشتی کن/ که من برعکس شاعرها به‌شدت ضدپاییزم» و «سلام من به تو ای اتفاق ناهنگام/ همیشه سبز بمانی همین بهاراندام/ بهار! از تو چه پنهان که سخت دل گیرم/ از این خزان که مرا خواست غنچه‌ای ناکام»

در دوره خراسانی، در رویکرد به بهار بیشتر توجه به ظاهر طبیعت و زوایای بیرونی بهار را داریم، اما در دوره‌های بعدی به برداشت‌هایی درونی‌تر و غیرمستقیم‌تر می‌رسیم

بهار بیرونی، بهار درونی

جایگاه ویژه طبیعت و بهار در سبک خراسانی البته به این معنا نیست که در سبک‌ها و سروده‌های دوره‌های بعد، رنگ و بویی از نوشدن و سرسبزی طبیعت به چشم نمی‌خورد. مصطفی محدثی خراسانی معتقد است اصل داستان برقرار است و فقط رویکردها عوض شده: «تصور من این نیست که بعد از دوره خراسانی توجه به مضمون «بهار» مورد غفلت واقع شده باشد؛ بلکه معتقدم بهار از آن دست مضامینی است که همواره از محورهای الهام‌بخش و مضمون‌آفرین و محملی برای اندیشه‌های بلند در شعر فارسی بوده است؛ بلکه تفاوت در اینجاست که در دوره خراسانی، در رویکرد به بهار بیشتر توجه به ظاهر طبیعت و زوایای بیرونی بهار را داریم، اما در دوره‌های بعدی به برداشت‌هایی درونی‌تر و غیرمستقیم‌تر می‌رسیم.»

بهاریه‌های گذشته و بهاریه‌های معاصر

محمدعلی سپانلو، شاعر و مترجم، مدت‌ها پیش در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر، درباره تفاوت بهاریه‌های گذشته و معاصر گفته بود: «واقعیت امر این است که اشعار و بهاریه‌های شاعران متقدم ایران از قوت کلام و قدرت خاص خودشان برخوردار هستند. صراحتا می‌گویم که شاعران معاصر اصلا نتوانستند به هیچ وجه در آثار ادبی و بهاریه‌های خود، درصدی از آن جوهره و قوت را حفظ کنند.» هادی منوری نیز بر این باور است که: «دیگر فرصت بهاریه سرودن و توجه نقاشی‌گرایانه به طبیعت به پایان رسیده است. امروز شاعران و پژوهشگران ادبی و فرهنگی ما نباید به دنبال پیدا کردن بهاریه‌های قرن چهارم و پنجم و ششم هجری باشند. این آثار هیچ دردی از ما دوا نمی‌کنند.» میرجلال‌الدین کزازی، نویسنده و پژوهشگر تاریخ و ادبیات، اما بر این باور است که: «ادب پارسی در بسیاری از زمینه‌ها، حتی در زمینه‌ای مانند ستایش بهار که زمینه‌ای بسیار برونی است، آن‌چنان ژرفایی و فراگیری والایی دارد که برای همه مردمان در هر روزگار ارزشمند باشد. چون سخنوران به ویژگی‌ها و بن‌مایه‌های اندیشه‌ای پرداخته‌اند که پرسمان و نیاز همه مردمان در همه زمان‌هاست. به همین دلیل، نه تنها ادب کهن ما هرگز به فرسودگی نمی‌گراید، بلکه هرچه ژرف‌اندیش‌تر و آزموده‌تر و داناتر می‌شویم، می‌توانیم بهره‌های بیشتری از آن ببریم.»

هیچ حسی برای شعر و شاعر بالاتر از این نیست که بهتر بتواند طبیعت را تشریح کند و معنی را به طور ساده جلوه بدهد

بهار نیمایی

در روزگار معاصر به نظر باید سهراب را با قوت بیشتری شاعر طبیعت‌گرا بدانیم که مصادیق زیادی را هم در اشعارش برایمان به‌جا گذاشته است: «آب را گل نکنیم» و «صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید» یا «نرسیده به درخت، کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است» و حتی خود نیما که هم عاشق طبیعت و زندگی روستایی‌اش بود و هم از طبیعت می‌گفت و هم معتقد بود: «... هیچ حسی برای شعر و شاعر بالاتر از این نیست که بهتر بتواند طبیعت را تشریح کند و معنی را به‌طور ساده جلوه بدهد.» به این فهرست احمد شاملو، فروغ فرخزاد و فریدون مشیری را نیز می‌توان اضافه کرد که بهار در شعرشان از جنبه زیبایی ظاهری صرف خود فاصله گرفته است و بیشتر جنبه کنایی دارد و نماد و مفهومی است برای گذر کردن یا نکردن از دوره رنج و سختی‌ها؛ چنان که فروغ می‌گوید: «... خندید با غبان که سرانجام شد بهار/ دیگر شکوفه کرده درختی که کاشتم/ دختر شنید و گفت چه حاصل از این بهار/ ای بس بهارها که بهاری نداشتم.»

بهاریه‌های شاد و بهاریه‌های غمگین

بهار و تازه‌شدن طبیعت، ناخودآگاه آنچه به ذهن متبادر می‌کند، جنبه بیرونی قضیه است و زیبایی‌ها و دگرگون‌شدن‌ها و مبارک‌بادهایی که نثار می‌شود؛ اینکه طبیعت دارد نو می‌شود و پس چه بهتر که ما هم دم را غنیمت بشماریم؛ چنان که سعدی گفته است: «برآمد باد صبح و بوی نوروز/ به کام دوستان و بخت پیروز/ مبارک بادت این سال و همه سال/ همایون بادت این روز و همه روز» یا حافظ که سروده است: «ساقیا آمدن عید مبارک بادت/ وان مواعید که کردی مرود از یادت»، «بهار و گل طرب‌انگیز گشت و توبه‌شکن/ به شادی رخ گل بیخ غم ز دل برکن»، «ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی/ از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی» یا چنان که خیام نصیحتمان می‌کند: «ساقی گل و سبزه بس طربناک شده‌ست/ دریاب که هفته‌دگر خاک شده‌ست/ می نوش و گلی بچین که تا درنگری/ گل خاک شده‌ست و سبزه خاشاک شده‌ست»

اما خیلی‌وقت‌ها این نوشدن ظاهر و باطن، خودش دست‌مایه‌ای بوده است برای سرودن از نشدن‌ها و نرسیدن‌ها؛ برای همه آنچه آرزو بوده و محقق نشده، رؤیا بوده و همان رؤیا باقی مانده یا برای همه فراق‌ها و هجرها و دوری‌هایی که زخمی شده است بر جگر و رنج‌ها و حسرت‌ها را به یاد می‌آورد. یکی از جان‌گدازترین این اشعار را باید سروده سایه دانست که پس از کودتا و برای دستگیری دوست صمیمی‌اش، مرتضی کیوان، در فروردین ۱۳۳۳ سرود: «بهار آمد گل و نسرین نیاورد/ نسیمی بوی فروردین نیاورد/ پرستو آمد و از گل خبر نیست/ چرا گل با پرستو هم سفر نیست/ چه افتاد این گلستان را چه افتاد/ که آیین بهاران رفتش از یاد/ چرا پروانگان را پر شکسته‌ست/ چرا هر گوشه گرد غم نشسته‌ست/ چرا خورشید فروردین فروخفت/ بهار آمد گل نوروز نشکفت/ مگر دارد بهار نورسیده/ دل و جانی چو ما در خون کشیده...» تصنیف معروف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» عارف قزوینی یکی دیگر از این نمونه‌هاست: «هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد/ دربار بهاری تهی از زاغ و زغن شد/ از ابر کرم خطه ری رشگ ختن شد/ دل تنگ چو من مرغ قفس بهر وطن شد» یا نمونه‌های امروزی دیگر مانند: «امسال نیز یکسره سهم شما بهار/ ما را در این زمانه چه کاری‌ست با بهار» که از اشعار محمدعلی بهمنی است. «نوروز آوارگان» سروده شاعر افغانستانی، خلیل ا... خلیلی که پس از تهاجم شوروی به افغانستان سروده شد نیز یکی دیگر از همین اشعاری است که ردپای نوروز و بهار در آن دیده می‌شود، اما غم درون آن بر شعر سایه انداخته است: «گویید به نوروز که امسال نیاید/ در کشور خونین کفنان ره نگشاید/ بلبل به چمن نغمه شادی نسراید/ ماتم‌زدگان را لب پرخنده نشاید...»

نگاهی به رمان «قدیس» که به شیوه حکومت داری حضرت علی(ع) می‌پردازد

امیرالمؤمنین به روایت کشیش نصرانی

معرفی کتاب

رمان «قدیس» نگاهی تاریخی به بُعد حکومت‌داری حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در پنج سال دوران خلافت آن حضرت است. این رمان در اصل روایتی است از زندگی کشیشی که دوست دارد مجموعه‌دار کتب و اسناد خطی باشد و در این کار اشتیاق فراوانی برای جمع‌آوری کتاب‌های خطی دارد. خیلی‌ها بر این باور هستند که همیشه عشق آدم را نجات می‌دهد و حالا ما در رمان با همین پدیده روبه‌رو هستیم. عشق کشیش به کتاب‌های خطی، او را به مردی تاجیک می‌رساند که می‌خواهد کتابش را بفروشد. اما همیشه در مسائلی که ارزش مادی داشته باشد، شیطنت هم وجود دارد. مرد تاجیک را عده‌ای جنایتکار می‌کشند و از خانه کشیش هم سرقت می‌شود. این آغاز ماجرایی است که درنهایت کشیش را به مطالعه سرگذشت حضرت امیر(ع) علاقه‌مند می‌کند. کشیش مسیحی که در مسکو زندگی می‌کند، دوران کودکی و بخشی از زندگی‌اش را در بیروت گذرانده است و اکنون نیز مجبور می‌شود برای حفظ جانش به بیروت برود، جایی که هم برخی اقوامش زندگی می‌کنند و هم دوستان محققی چون جرج جرداق، نویسنده کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیه» انتظارش را می‌کشند. با سفر کشیش به لبنان، ماجراها شکل گیراتری به خود می‌گیرد و البته داستان وارد روایت‌های تاریخی می‌شود و نویسنده تلاش می‌کند وقایع تاریخی پیرامون بُعد حکومتی امام علی(ع) را یکی پس از دیگری با پیچ‌وتاب‌هایی تعریف کند و همین موضوع باعث می‌شود که به نظر برسد نویسنده کمی از موضوع روایت اصلی داستان که درواقع خودکشیش مسیحی است، دور شده است؛ کشیشی که در نوعی مظلومیت خاص قرار گرفته است، اما به سوی حق رهنمون می‌شود و درمی‌یابد که مظلومیت او در برابر مظلومیت امام علی(ع) چیزی نیست.

رمان کنایه‌های فراوانی دارد که حاکمان نالایق کشورهای عربی را نشانه می‌رود و آن‌ها را ادامه حکومت بنی امیه و بنی عباس معرفی می‌کند. در همین باب گفت‌وگوهای خاصی هم بین شخصیت‌های داستان صورت می‌گیرد؛ به‌خصوص گفت‌وگوی خواندنی کشیش و جرج جرداق درباره حکومت در اسلام. نویسنده از ترکیب خوبی برای روایت زمان حال و زمان تاریخی رمان استفاده کرده و یک راست روایت‌های اصلی را در پیش گرفته و کتابش را نوشته است، اما می‌توان اقرار کرد که داستان بسیار هوشمندانه از پیچ‌وتاب‌های یک رمان پلیسی هم بهره برده و درمجموع می‌توان گفت حاصل کار، کتابی خواندنی و لذت‌بخش است. در پایان رمان، جنایتکاران مسکو دستگیر می‌شوند و کشیش با گنجی بزرگ در دل که در سفر بیروت یافته است، به کشورش بازمی‌گردد و شاید عظمت همین گنج است که جابه‌جایی چمدان‌های او در فرودگاه را چندان مهم جلوه نمی‌دهد!



در بخش‌هایی از این کتاب می‌خوانیم:

«کشیش همان طور که فنجان قهوه در دستش بود، پرسید: اگر داشتن حکومت دینی به معنای بقای دین نیست، پس چرا حاکمان دینی پس از علی(ع) اصرار به استقرار حکومت دین داشتند و حکومت را لازمه دین می‌دانستند؟ مثل بنی‌عباس و بنی‌امیه که مدعی بودند نابودی حکومتشان مساوی نابودی دین است. جرج پاسخ داد: کافی است افکار آن‌ها را در برابر افکار و سخنان علی(ع) قرار دهی؛ خواهی دید که بنی‌عباس و بنی‌امیه دروغ می‌گویند. آن‌ها حکومت را برای دنیای خودشان می‌خواستند و به دین تمسک می‌جستند. دین بهانه‌ای بود تا حکومت کنند. دین را در خدمت قدرت خود می‌خواستند، نه حکومت را در خدمت دین. اگر لازمه بقای دین حکومت بود، پس باید همه پیامبران الهی الزاما دارای حکومت می‌بودند و از ادیانی که حکومتی نداشتند، نباید نشانی باقی می‌ماند. حکومت از نظر علی(ع) ابزار و وسیله بود، نه اصل دین؛ وسیله‌ای در خدمت دین و برای خدمت به مردم. اگر شرایط برای ایجاد حکومت کافی نباشد، دین هرگز نیست و نابود نمی‌گردد.» کتاب «قدیس» اثری است به قلم ابراهیم حسن‌بیگی که نشر نیستان آن را منتشر کرده است.

منبع: تسنیم